

نمادشناسی عرفانی نور در انجیل یوحنا

دکتر حسن مهدی پور*

فرض الله عبدی سهروردی**

چکیده

پژوهش حاضر به مقوله «نور و روشنایی» از منظر رمز و نمادشناسی عرفانی پرداخته، هرچند مفاهیم سلوکی و سمبولیسم واژه نور در کتاب انجیل یوحنا قدیس (راوی سخنان حضرت عیسی مسیح علیه السلام) نمایانگر ادبیات رمزی و تمثیلی نور در یک منظومه سلوکی و تعلیم بخشی ارائه گردیده، نشان دهنده قدر و فصل مشترک مقوله (نور و روشنایی) از اسطوره و ادیان و مکاتب فلسفی و عرفانی می‌باشد.

این پژوهش با توجه به اینکه مقوله نور و انبساط آن همان واژگان «کلمه، لوگوس یونانی، خورنه زرتشتی، سکینه قرآنی و شخینه عبری» بوده، درصدد ارائه نگرشی نو به مباحث و مفاهیم مشترک نور و درخشش آن از منظر انجیل یوحنا قدیس، برای طیف پژوهشگران است.

کلیدواژه: نور، انجیل یوحنا، رمز، عرفان، لوگوس، خورنه، سکینه، شخینه.

*. استادیار گروه عرفان اسلامی، پژوهشکده امام خمینی (ره) و انقلاب اسلامی. (logs-57@hatmail.com)

** پژوهشگر حکمت و فلسفه اشراق، دانشجوی کارشناسی ارشد عرفان اسلامی پژوهشکده امام خمینی

(ره) و انقلاب اسلامی. (Abdisohravaradi63@gemil. Com)

مقدمه

نمادشناسی عرفانی نور، همان یافتن کلید دروازه ملکوت در سیر و سلوک روحانی به سوی اقلیم نور و روشنایی است که در منظومه عالم عرفان برای سالک معنای حقیقی اش را نمایان می کند. هر چند واژگان متعدد کیان خُرّه، کیان خوره، فرّه کیانی، نور جلال ایزدی و فره نورانی و پادشاهی آسمانی، الهامات ربانی با واژگان سکینه قرآنی، شخینه متون عبری، خورنه اوستایی و همین طور با مفهوم «نور جهان»، در انجیل یوحنا هم خوانی و اشتراک معنایی دارد، همه این الفاظ و اسامی، تعبیری از انوار مشرقیه یا همان کلمه علیای نور و روشنایی است.

از آنجا که مطلع آغازین انجیل یوحنا از واژگان «کلمه و نور» و اینکه اساس هستی شناسی انجیل یوحنا بر روی واژه نور و روشنایی استوار شده است، نمایانگر تجلی نور و اشراق بوده، به عبارتی همان ولادت روحانی و تجلی صیوررت و عروج روح انسانی برای رسیدن به شمس حقیقت می باشد که از مشرق احدیت طلوع کرده و تمامی موجودات و ممکنات، انوار و اشعه های آن ذات اند. توصیف نور از زبان حضرت داود علیه السلام در مزامیر مبنی بر اینکه: «خداوند نور من و نجات من است». نمایان کننده طلیعه برترین زیبایی های انوار ملکوتی و متعالی ترین جلال و شکوه آسمانی در مقوله شمس حقیقت است.

در این پژوهش از منظر نمادشناسی عرفانی به مقوله نور و روشنایی در انجیل یوحنا، مباحث و مواردی پرداخته شده و کارکرد نور از دیدگاه مسیحیت مورد بحث قرار گرفته؛ از آنجایی که دایرةالمعارف و دانشنامه عظیمی از معارف انوار و رنگ شناسی در منظومه های متفکران مسلمان در قالب رسالات و کتب به رشته تحریر در آمده است، از

ورود به این عرصه خودداری شده و بیشترین بحث ما در اینجا بر مبنای عهد جدید و نمادشناسی عرفانی نور از منظر انجیل یوحنا و متفکران مسیحی بوده که مورد بازبینی و بررسی قرار گرفته است.

رمزشناسی نور در ادبیات تمثیلی

الفبای تمثیل‌شناسی و تعبیری نمادین از مقوله «نور و روشنایی» به عنوان عنصر اصیل قداست و ملکوت هستی‌بخش، نمایانگر ارزش و اهمیت وافر نور و اشراقات آن می‌باشد که در عالم هستی، پرتوهایی از آن نور، تجلی و آشکار شده است.

شناخت مقوله نور در اقلیم ادبیات تمثیلی و نمادشناسی معطوف به شناخت و شکستن طلسم و رمزشناسی آن می‌باشد؛ چرا که نمادشناسی، رمزیابی و رازدانی: «تماماً متعلق به قلمرو نشانه‌های نطق و کلام بشر و حوزه مفاهیم و مقولات عقلی نیست. در واقع گنیش رمز، از جهت یابی قدسی رمز و توجه رمز به قبله‌ای که عالم قداست بوده، محسوب است و نیز مقصود از رمز همان متجلی ساختن قدرت‌های قدسی افسون‌گر مهیب است». (ستاری، ۱۳۸۴، ص ۵۷)

رمزسرایی و نمادپردازی از سر ضرورت و اجبار درونی بوده که اعتلا طالب را به سمت اصلی الهی و نمونه‌ای ازلی و سرمدی سوق می‌دهد. غایت قصوای روح شایق‌اش را به تعالی و اتحاد با حق و حقیقت مرتبط می‌نماید.

«نماد وسیلهٔ اکمل و آرمانی برای کشف است و در آن مواجهه روشن می‌شود. نماد ابزاری است برای تعبیر از اعماق آزمون بشری در مواجهه با خدا». (عزیز، ۱۳۹۵، ص ۳۵۴) می‌توان گفت که رمزپردازی: «بیانگر کیفیتی است که هم فهم و پذیرفتنش به میزان عقل، دشوار و یا ناممکن است و هم بیانش بدان زبان مشکل یا محال است... ناتوانی زبان در افادهٔ معانی یاد شده و لزوم کاربرد زبانی خاص یعنی زبان رمز یا گفتار است... بلکه واقعیتی است که فقط در عالم اوسط، یعنی برزخ میان جهان مادی محض (محسوسات) و عالم ذهنیات مطلق (معقولات) مصداق می‌یابند که همان عالم‌المثال یا عالم صور ازلی

یعنی عالم رمز و نمادها و سرزمین مناظر و مراپای باطنی است ... صور نوعیه یا رموز این عالم مثال نیز معرف و مبین ساختار و قوا و بیم و امیدهای جان و بنابراین نمودگار بهشت و دوزخ نفس‌اند؛ اما درک این عالم مسخ و استحاله جز به طریق تأویل ممکن نیست.» (ستاری، ۱۳۸۴، ص ۱۸۶-۱۸۵)

«رمز همان تجلی قداست است... و آشکارکنندهٔ واقعیت قدسی یا کیهان‌شناختی‌ای که هیچ تجلی دیگر قادر به آشکار کردنش نیست.» (ژولین، ۱۳۸۴، ص ۱۱۴)

«رمزها، منشأ لاهوتی و فرابشری دارند، به یک معنا رمزها از آسمان نازل می‌شوند.» (کرین، ۱۳۹۰، ص ۴۲)

چهره‌ای مینویی و اسطوره‌ای رمز که در متن و سیاق تجلی قداست، نمود خود را عیان می‌کند، نشانگر معرفت به ساحات قدسی و امکان شناخت آن بر انسان دین‌ورز بوده که فرایند تجلی قداست‌اش موجب کشف واقعیتی قدسی و تحکیم همبستگی انسان با امر قدسی می‌گردد.

«وقوف به ارزش رمز و ارزش باطنی یعنی مثالی‌اش (آرکی تایپ - کهن الگو)، حائز اهمیت است. رمز چون اسطوره تصویر خیال به «جوهر زندگانی روحانی» تعلق دارد.» (ژولین، ۱۳۸۴، ص ۱۵۰)

هرچند راه‌های ابلاغ حقایق بنیادی حکمت در کسوت «رمز و تمثیل» صورت می‌گیرد، به عنوان: «پایه یا بردار تفکر است، نقش و نقشه‌ای است که در آن هزاران معنی می‌توان مطالعه کرد... تفکری که از یک سر به تنگنای جهان محسوس و از سر دیگر به فراخنای جهان معقول و بالاتر از جهان معقول متصل است. در پرتو تفکر و تذکر، پرده‌های «وهم» که عبارت از خلق است، به طور کلی دیده می‌شود و شعاع نور «مجامع قلب» را فرو می‌گیرد.» (گنون، ۱۳۷۴، ص ۹)

نمادگرایی نور در تفکر آسمانی از جمله در مفاهیم کتاب مقدس (عهد عتیق و عهد جدید) نشان دهندهٔ حیات، سرور، شمع، رستگاری، خلود و جاودانگی بوده که بار معانی قدسی و جوهر عرشی و ملکوتی نهفته‌ای را به ذهن انتقال می‌دهد.

نور، به عنوان «فخر و شکوه خداوند... فیضان آتش روحانی، مبدأ همه معنویات و معقولات است... و این بدان معناست که این نور اعلی، اصلی است که نور زمینی ما، فقط پرتو آن است». (پیر بایار، ۱۳۷۶، ص ۸۹)

چشم گشودن به جهان نور معنوی، همان زایش و تولد روحانی و ولادت ملکوتی انسان مشتاق رازآموزی است که: «در پرتو تعلیمات مستمر، پوسته و غلاف عقلانی را می‌درزد و متدرجاً آن نور باطنی را که موجب استحاله اوست، باز می‌یابد». (همان، ص ۷۹)

صیروت در مسیر نور و تکاپوی شدن و پیدا کردن خود در مسیر اشراق و سلوک روشنایی، اعتلا محوری و تعالی خواهی و طلب نور و روشنایی، گذشته از اینکه در تفکرات مشترک ادیان به عنوان «گوهر الهیت» برجسته بودنش را عیان نموده، اصلی است که در ضمیر و فطرت بشر به ودیعت نهاده شده است.

طبق تلقی گنوستیک‌ها (غنوصیه) که اعتقاد داشتند که: «در روان انسان، اخگر الهی می‌درخشد». (ستاری، ۱۳۸۴، ص ۴۶) به عنوان خمیرمایه ازل، تجلی و پرتوی قدسی از عالم مینو، اقالیم نور، فلات روشنایی و تابندگی، والاترین مراتب هستی بوده، عالم نورانی ملکوت را در کسوت الفاظ رمزی برای برترین حقیقت و برترین معرفت که همان تجربه وصول به نور محض بوده، در فضای اثیری آکنده از تمثیلات و نمادهای در هم تنیده، آشکار می‌سازد.

«طلب نور، خواست دستیابی به ساحت راستین حقیقت آغازین و رهانیدن نفس و روح است تا به اصل خود که کمال محض است، بپیوندد؛ زیرا عرش خداوند، از نور است و این آتش باید فرود آید و به مدارج زیرین مقید گردد تا دوباره بتواند تا برترین مرز، یعنی معرفت حق، صعود کند. بدین جهت این آتش والا به خورشید که جاودانه فروزان است، تمثیل شده است». (پیر بایار، ۱۳۷۶، ص ۸۰)

تشکیل خمیرمایه تمثیل که در عالم شهادت صورت می‌گیرد، گویای رازگشایی از روح معانی عالم ملکوت است که از آن فرود می‌آید. عالم ملکوت عرفان که اسطوره

قداست و پاکی و نورانیت محض است و شائبه‌ای از ظلمت و غواسق در آن یافت نمی‌شود، مبین روشنایی و فروغ جاودان جلال الهی می‌باشد.

تأویل نماد مشرقی و شرقی نور

شعله مقدس قلب جهان (نفس خلیفة الله الکبری) تجلی گاه نور خداوند (خورشید روحانی)، یا همان: «آتش اهورامزدا - شعله ناب - تابناک و روشنگر است که نه آسیب می‌زند و نه نابود می‌کند». (کربن، ۱۳۹۰، ص ۲۴۲)

قدرت تطهیر این آتش الهی، آتش ملکوتی از حضرت الوهیت و عشق به ذات حق نور تابیده در قلب عارف و سالک را آزاد گردانیده، به نور مطلق و بی‌گناهی کامل می‌رساند. «نور یعنی مشرق رؤیت شده (المشرق المرثیة)، همان ظهور مبدأ (تجلی الهی) است که به صبغه جسم کثیف می‌آید و به سبب آن جسم، قابل رؤیت می‌شود». (همان، ص ۲۰۵)

«نور اظهر محسوسات است؛ زیرا ظهور هر شیء به سبب نورانیت و نور ظاهر بنفسه و مظهره لغیره است». (نیریزی، ۱۳۸۵، ج ۳، ص ۱۸۸۵)

فلاسفه در الهیات عرفانی به نظریه «نور غیر نامخلوق» الوهی تأکید می‌ورزند، رسیدن به اصل نور الهی (عقل) غایت قصوای عارف، شهود نور محض و زیبایی خداوند است. «نوری معنوی در عین حال که نماد فیضان و صدور است، می‌تواند به عنوان واقعیتهایی اصلی اشیاء نیز باشد». (محمد خانی، ۱۳۷۷، ص ۶۹۳)

به عقیده گروستست، (۱۱۶۸-۱۲۵۳م) فیلسوف و دانشمند متأله انگلیسی، خداوند تمامی جوهره نور معنوی است و هیچ نور معنوی نمی‌تواند با مساهمت نوری غیر مخلوق تابش نماید: «تنها یک منبع بی‌نهایت نور وجود دارد... این خورشید معنوی با وجود انواری نزولی هم‌چنان بدون هیچ تغییر و تقسیمی باقی می‌ماند... هر چند حضور او در هر آنچه می‌تابد کامل است... هنگامی که کل نور از سرچشمه‌ای واحد صادر می‌شود از «اب‌الأنوار» نازل می‌شود. جذب و انتقال نور در مراتب مختلف این سلسله به همان میزان

که ناشی از فعالیت «برترین نور» (یا نور اعلی) است، نتیجه فعالیت خود موجودات پایین دست نیز می‌باشد. (همان، ص ۶۹۰ - ۶۸۹)

«اگر موسی روی کوه سینا، نماد ورود عارف به ابرِ ناشناختن است، عیسی که روی کوه دیگری به نام تابور در ایالت جلیل تغییر هیئت یافت، نیرومندترین نماد عرفان نور است.» (پیترز، ۱۳۹۲، ج ۳، ص ۳۳۷)

تجربه شست و شو در نور ناگفتنی غیرمادی و در برکردن آن نور که همان عبارت از ایستادن در حضور خدا (جلال الهی و نور بی پایان او) قلمداد می‌گردد در انجیل متی، این چنین آمده است: «آن نور همه تیرگی‌هایی را که در روحم بود، دور کرد و همه توجّهات زمینی را برانداخت. همه تنگناهای مادی و سنگینی جسمانی را که موجب سستی و بی‌حرکتی اعضا می‌شد، از من زدود. چه شگفتی هیئت آوری! چنان اندام‌ها و ماهیچه‌هایم را که بر اثر کسالت شدید، سست شده بودند، نیرو بخشید و تقویت کرد که تصور می‌کردم گویا لباس فنا را از تن بیرون کرده‌ام. علاوه بر این به شیوه‌ای ناگفتنی، شادی و احساس و شیرینی معنوی فراوانی را در روحم ریخت که طعم آن از همه اشیای مرئی بالاتر بود، همراه با آزادی و غفلت از همه اندیشه‌های مربوط به این زندگی، به طریقی شگفت‌انگیز شیوه دوری کردن از این زندگی کنونی به من عطا شد. بنابراین، همه احساس‌های ذهن و روحم، یکسره بر شادی ناگفتنی آن نور تمرکز یافت... هنگامی که آن نور می‌آید، آدمی را از شادی پر می‌کند و هنگامی که می‌رود وی را رنجور می‌کند. به من نزدیک می‌شود و مرا به آسمان می‌برد. آن مرواریدی گرانبها است.» (انجیل متی، باب ۱۳، آیه ۴۶)

کسانی که به اندازه درجه تهذیب با نور خداوند اتحاد و اتصال پیدا کرده‌اند، از درخشندگی و تابندگی خود (آتش مشتعل الهی) بدانان عطا می‌کند تا چراغ فروزان روحشان و ذهن‌شان را افروخته و نورانی نماید.

«پس چیزی که نزد یهودیان، شخینا یعنی جلال الهی نامیده می‌شود، نزد مسیحیان شرقی نور الهی بود که (جان را از درون منور می‌سازد) این نور نه یک نور محسوس بود و نه صرفاً یک نماد». (همان، ص ۳۴۱)

برای یک سالک و عارف یهودی که معنای عالی‌ترین ارزش دینی موجود را با تمام توان ذهنی فهمیده و در سلوک باطنی و عملی آن را به کار بسته: «جسم برای نفس، عرش می‌شود... و نفس برای نور شخینا عرش می‌گردد که مافوق رأس اوست و نور مزبور بر وی محیط می‌گردد و او در میانه نور جلوس می‌کند و در ارتعاش الهی مسرت می‌یابد». (شولم، ۱۳۸۹، ص ۴۱۰)

در تفکر عرفان اسلامی و از منظر دیدگاه علاءالدوله سمنانی، ساختار هفت معانی باطنی قرآن، با ساختار انسان‌شناسی عرفانی یا اندام‌شناسی در «ششمین لطیفه» به «عیسای وجودات» تعبیر و مسمی گردیده است.

«این مسیح است که نام را به همه دیگر اندام‌های لطیف و مردم، درون این حس‌ها ندا درمی‌دهد؛ زیرا او مهر آنهاست و نامی که ندا در می‌دهد، مهر هستی توست... به عبارتی (عیسای هستی‌ات)، راز زاده شدن روحانی است و راز بالا رفتن به آسمان (ملکوت آسمان)، آنها (مسیحیان) رخداد را در زمان آفاقی دیدند، نه در زمان انفسی یا بر پهنه فراخس که رویداد راستین ظهور جان در جهان جان، در آن رخ می‌دهد». (کربن، ۱۳۸۳، ص ۱۸۴ و ۱۸۰)

«تجلی الهی و ولادت روحانی که گاهی کلمه، روح، عیسی، مسیح، باب، طریق، ابن، آب، روح‌القدس، حیات و حقیقت (کربن، ۱۳۹۴، ص ۴۱۲) نامیده می‌شود، یکی است. در حین حال که واحد است، در همه موجودات پرتوافکن است.

«انسان باطنی، آفریده نوین، خودش خیمه مقدس، یا هیکل است. و هر مؤمنی به برکت ایمان در دلش، نیروی کلیدها را در اختیار دارد. این به دلیل آن است که کلید ملکوت، روح‌القدس است که به همه مؤمنان داده شده». (کربن، ۱۳۹۴، ص ۲۶۷)

نور یا لوگوس الهی در انجیل یوحنا

نور به منزله تابش حقیقت الهی و عدالت، پاکی و شادی و جلال ابدی است. تاریکی نیز به نشانه جهان شریر است که مملو از غفلت، شرارت و هلاکت گمراهان می‌باشد. عیسی به عنوان نور جهان، تنها شخصی است که قادر است. مفهوم و هدف وجود انسان را روشن سازد.

یوحنا یس قدیس در آغاز انجیل خود در باب کلمه الله (مسیح علیه السلام) و اینکه او نور جهان است، می‌نویسد: «در آغاز کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود. در آغاز نزد خدا بود. همه چیز به میانجی او بود، بی او هیچ نبود. آنچه در او بود، حیات بود و حیات نور آدمیان بود و نور در ظلمت می‌درخشد و ظلمت آن را فرا نگرفته است. مردی از جانب خدا گسیل شد؛ نام او یحیی بود. بهر گواهی دادن آمد، بهر گواهی دادن بر نور، تا همگان به میانجی او ایمان آورند. نور نبود؛ ولی باید بر نور گواهی می‌داد. او نور راستین بود، که هر انسانی را روشنایی می‌بخشد، و در جهان می‌آید. در جهان بود و جهان به میانجی او بود و جهان او را شناخت. (سیار، ۱۳۹۷، ص ۴۷۰-۴۶۹)

«نور در جهان آمد و آدمیان ظلمت را از نور دوست‌تر داشتند، چه اعمال ایشان بدکارانه بود. چه هر آن کس که بدی کند، از نور بیزاری جوید و در نور نیاید، مبادا اعمال او رسوا گردد؛ لیک آن کس که راستی را به جای آورد، در نور آید، از آن روی که آشکار گردد، اعمال او در خدا به جای آورده شده است.» (همان، ص ۴۸۵)

لوگوس (کلمه الله - مسیح علیه السلام)، با جلال کبریایی‌اش، جرقه آذرخشی که از مشرق ملکوت سر بر آورد، تجلی کرد؛ این لوگوس ازلی، نور و روح قدسی نبوت عیسی مسیح علیه السلام، واسطه فیض بودن نورانی آن حضرت، حامل فرّه نوری «حقیقت محمدی (ص)» نور اسم و کلام غیبی بود که در صورت کلمه ظاهر گشته است.

«کلمه همان کنز مخفی‌ای است که طالب آشکار شدن است. بنابراین انسان هنگامی که به مقام شناخت برسد، کنز بر او آشکار می‌گردد. رسیدن به این کنز، رسیدن به لوگوس است و آنگاه لوگوس برای انسان نور می‌اندازد». (فدایی مهربانی، ۱۳۹۱، ص ۴۸۹)

به عبارتی اگر انسان در مسیر صیروت و: «تکاپوی خردورزی و دانایی به همراه سلوک و بینش درونی و عملی ساختن نوعی پیوند نظر و عمل (کیمیای درونی)، قساوت‌ها و زنگارهای درونی را بزدايد، آئینه باطنی را صیقل دهد، آئینه عکس پذیر می‌شود». (همان، ص ۴۹۱)

«لوگوس به تعبیری عرفای مسلمان، مقام «احدیّت جمع» و به تعبیر حکمای مسلمان، «بسیط الحقیقه» است و به اعتباری دیگر «کلمة جامعه» خوانده می‌شود». (پازوکی، ۱۳۹۵، ص ۵۶)

کلمة الله، حکمت الهی، لوگوس الهی، همان سوفیا و به عبارتی حکمه عیسویه (سوفیای مسیحایی) است، به تعبیر هانری کربن که بیان می‌دارد، ملکوت خدا تمثیل تأنیث خلاق و شأن سوفیایی است، که تحقق حقیقی و واقعی آن در مریم علیه السلام صورت گرفته است. طبق مضامین باب سوم/انجیل قدیس یوحنا که بیان می‌کند: «اگر کسی تولدی دوباره نیافته باشد، ملکوت خدا را نمی‌تواند دید»، به تعبیری می‌توان گفت: «تمثیل تأنیث خلاق (شأن سوفیایی) وی را معین می‌کند که او شایستهٔ برخورداری از چه میزان از راز الوهیت پروردگار خویش (آن راز که همان «تویی») می‌باشد. تا چه میزان مألوهیت وی آن خدا را که رحمتش معلوم عارف قرار می‌گیرد، پدید می‌آورد». (کربن، ۱۳۸۴، ص ۲۶۶)

«اگر عارف بدین‌سان صورت تأنیث خلاق را ممثّل می‌سازد، درمی‌یابیم که چگونه مریم می‌تواند ربّ النوع (مثل اعلای) آن شود... اینک حکایت بشارت مریم، رمزی می‌شود برای اثبات این قاعده که هر کس خویش را شناخت، پروردگارش را می‌شناسد: اساساً همان «شأن سوفیایی» وجود عارف (که مریم رمز آن است)، شهود فرشته توسط او را

شکل می‌دهد، یعنی قابلیت او برای شهود تجلی‌گون، قابلیت او برای شهودی را که در آن غیب و شهادت به هم متصل شده یا رمز یکدیگراند، تغییر می‌کند». (همان، ص ۲۶۷)

«هر یک از اعیان ثابتۀ ما یک کلمه الهی است، که از طریق نفَس رحمانی صادر شده است. چون این کلمه در دل عارف نفوذ کند، (همان‌طور که از طریق نفَس فرشته در مریم نفوذ کرد)، یعنی چون راز پروردگارش بر آگاهی‌اش منکشف شود، چون الهام الهی در دل و جان‌ش راه بیابد، طبیعت وی چنان است که در درون وی فرزند معنوی (ولد معنوی) متولد می‌گردد، که دارای دَم مسیحیایی است، که مرده، زنده می‌کند». (همان، ص ۲۶۹)

کلمه الهی یا لوگوس دارای مفهوم فلسفی می‌باشد، بدین طریق: «یوحنا به انجیل جنبه جهانی می‌دهد و بیان می‌دارد که کلمه یا حکمت و عقل ابدی که خداست و از خدا صادر شده است، به عنوان پسر، ظاهرکننده پدر می‌باشد. این کلمه به وسیله کسانی که او را قبول می‌کنند و کسانی که قبول نمی‌کنند، مانند تفاوت نور و تاریکی است». (سلیمانی اردستانی، ۱۳۹۵، ص ۲۰۷)

ملکوت خدا، ملکوت انوار همان تجلی شعله محبت نور جهان است، که انجیل یوحنا برای عیسی مسیح علیه السلام بیان می‌دارد. داشتن معرفت ناب و خالص درباره حقایق مطلق جاودان صرفاً به مدد معانی تجلی الهی می‌تواند، حاصل آید.

«روح القدس به سبب عشق سوزان و شعله محبت خود، حقیقتی می‌شود که در نفس آتش بر پا می‌کند. ... آنا روح القدس می‌تواند با حضور خود بر نفس نازل گردد و آزادانه و باطن روح را با جلوه محیرالعقول و نور الهی خود غرقه سازد». (فانینگ، ۱۳۸۴، ص ۲۱۱-۲۱۲)

«در دیدگاه سنتی مسیحیت، کلمه خداست که می‌آفریند و بنابراین مسیح که در انجیل یوحنا و جاهای دیگر با کلمه خدا یگانه شده است، خالق اصلی است... در وصف عیسی آمده است که نوری است که در تاریکی می‌درخشد، چنین وصفی به ماه یا ستاره تابانی نظیر همان که منادی ولادتش بوده است، دلالت می‌کند». (فرای، ۱۳۷۹، ص ۱۳۸)

الهیات مربوط به حکمت از الهیات مربوط به لوگوس انفکاک پذیر نیست: «الهیات مربوط به حکمت، ریشه در عهد عتیق دارد که در امثال سلیمان نبی (از زبان حکمت) در باب هشتم و نهم می گوید: «خداوند مرا، مبدأ طریق خود داشت، قبل از اعمال خویش از ازل، من از ازل برقرار بودم، از ابتداء پیش از بودن جهان؛ خدای پدران من، پروردگار مهربان من، تو که همه اشیاء را در لوگوسات به وجود آورده ای و تو که با این حکمت انسان را پدید آورده ای، به من حکمت را، که در عرش قرار دارد، عطا کن.

یهودیان و مسیحیان تفاسیر بسیاری برای این دو فقره ذکر کرده اند. فیلوی اسکندرانی از حکمت امثال «مادر جهان» را می فهمد، حکمت بذره های خلقت را از خدا دریافت کرده است. حکمت با لوگوس در نظر فیلو - یکی است. و نماد هر یک از آن دو را می توان در *من آسمانی*، یافت. (پپین، ۱۳۸۸، ص ۸)

طبق نظر ژوستین شهید، متن امثال که می گوید: «خدا نیرویی را، که مانند یک لوگوس است، به عنوان اصلی مقدم بر همه مخلوقاتش، از خود صادر کرد». به عبارتی دیگر، یعنی: «کتاب مقدس در سیاق های مختلف، این نیرو را پسر، حکمت، خدا و لوگوس می نامد. (همان، ص ۹)

بر طبق دیدگاه کلمنت اسکندرانی که بیان می دارد، حضور خداوند در غنچه عالم یعنی ظهور لوگوس (کلمه) در مرکز همه اشیاء بوده: «آن نقطه اولی که هر امتدادی چیزی جز بسط و تفصیل آن نیست، می تواند از درون خلاء صورت ها و از درون لاشیء، شیء برآورد. عمودهای عظیم از اثر غیرمدرک ساخت و فکرتی کرد و کلام او همه چیزها را به اسم واحد پدید آورد». (گنون، ۱۳۷۴، ص ۷۴)

«این همان اثر غیرمدرک است که تجمع منشأ شروق نور در آن حاصل می گردد... در واقع نقطه، رمز وحدت است... شروق نور که با برآوردن ملاء از خلاء و شی از لاشیء، مکان را متحقق ساخته، انبساط است بعد از تجمع». (همان، ص ۶۷)

«تلقى تشبیهی مسیحیان در باب «کلمة الله»، حقیقت مسیح و قول به تجسم و تجسد «کلمة الله» نقاشی و هنرهای تجسمی مسیحی در زمره هنرهای مقدس دینی دارد... چنان که روحانیون مسیحی کلام/انجیل را برای خواص، و صور منقوش کلام/انجیل را برای عوام می دانستند». (مددپور، ۱۳۷۴، ص ۲۳۱)

نور در ادبیات مسیحی

طبق انجیل یوحنا که بیان می دارد مسیح، نور جهان است. در عالم محسوسات تمثیل رمزی مسیح همان خورشید است. رمز ملقب شدن عیسی (علیه السلام) به نور جهان، یعنی بازتاب یا رقیقه‌ای از واقعیتی عالی تر و شناساندن چهره خیر اعلی در جهان هستی است. رمز سرشت الهی در تمامت آن در منطقه جان انسان رقم می خورد، مظهر صفات الهی و آشکار کردن آن در جهان هستی به توسط دایره معقولات و مشهودات انسانی صورت می گیرد، یعنی همان تجلی و اشراق اسم الظاهر است در تفکر مارتین لینگز، اسم الظاهر: «یعنی راز حضور الهی در جهان رمزهاست و اینکه کل نییچ عالم از سرمدی بودن و گذرا بودن، نامتناهی و متناهی، مطلق بودن و نسبی بودن بافته شده است». (لینگز، ۱۳۹۱، ص ۱۶)

هاله نورانی شهر آسمانی اورشلیم (شهر داود و سلیمان نبی علیه السلام)، تجربه قدسی یوحنا از ملکوت باطنی و نورانی اورشلیم، مظهر روشنایی و نورانیت قدسی و تجسم آن در هاله شفاف و درخشان، خورشید بوده که ماه و ستارگان و اختران نورانی آسمان روشنایی شان را به طور مستمر از خورشید دریافت می کنند.

«در متون مقدس، چرخ‌های شعله‌ور، وسیله آشنایی با اسرارند و اسباب وحی و کشف و الهام و روشنی‌بخش ارواح به نور و اشراق. دانیال نبی از چرخ‌های آتشین چنین یاد می کند: «کرسی اش چون آتش شعله‌ور با چرخ‌های از آتش سوزان بود، گویی نه‌ری از آتش جریان داشت». (کور، ۱۳۷۶، ص ۹۲ - ۹۱)

در تمثیلات عرفانی واژگان: «خورشید، رمز روح؛ ماه رمز قلب و شب رمز نفس است». (گنون، ۱۳۷۴، ص ۳۹) و چهار شاخه صلیب دو بُعدی «رمز درخشش نور است در شب دیجور تاریخ بشریت». (همان، ص ۳۱)

آتش سوزان جلال الهی و شکوه روشنایی آن در کسوت نور به تعبیر ادبیات تلمود (تفسیر تورات) که بیان می‌دارد: «ذات قدوس متبارک، به نور ملبس شد و فروغ شکوه او سراسر جهان را منور ساخت. فقط با روشنایی معنوی که از جلال الهی پرتو افکن است، ویرانی و آشفتنگی می‌تواند به آبادی و نظم مبدل گردد. (کهن، ۱۳۸۰، ص ۵۷)

همین نور جلال الهی و محظوظ گشتن و لذت بردن از انوار و ابتهاجات فروغ و شکوه شخینا، می‌تواند همان آبادی ویرانه‌ها و تابندگی اشراقات الهی بر ظلمت کده جان و جهان را در پی داشته باشد.

درخشش اثر قدسی و اخگر الهی در شیشه قلب و جان آدمی، که دروازهٔ روح انسانی را روشنایی می‌بخشد، نمایانگر اعطای نور و پرتویی الهی «بس عظیم برای مقدسان» است (سیار، ۱۳۸۴، ص ۷۱) که تدارک و مهیای دیدن انواری از «ستونی رخشان در جهت راهنما برای سفر ناشناخته‌ها و خورشید بی‌گزند در هجرت مجد آمیز از ظلمات» (همان، ص ۷۲ - ۷۱) را میسر می‌گرداند تا در دخمه‌های منزلگاه عاجز مردگان، در ظلمات وحشت‌زا و فلج‌کننده و گرانبار خویش گرفتار نباشند. اگر روشنایی و اشراق و درخشندگی و تابندگی حکمت الهی بر جان آدمی و به عبارتی دیگر: «نور دادگری الهی بر روح و جان انسان نتابد و خورشید درخشان بر ملکوت قلب انسان اشراقات و پرتوهایش را نَدَمَد، انسان در کوره‌راه، راههای معصیت و هلاکت سیراب می‌گردد. (همان، ص ۳۰)

«مقربان یعنی ساکنان بهشت روح «تاج‌هایی از نور نامخلوق» بر سر می‌گذارند... این تاج‌های الهی مظهر جنت اعلی، یعنی جنت اتحاد هستند... درست به سان اعیان ثابتة در نزد ابن عربی، که همان مُثُل اعلای الهی موجودات مخلوق است. (همان، ص ۶۹)

سرچشمهٔ نور و سعادت، به صورت مظاهر و تجلیات انوار و شراره‌های فروزان آن در بخش بهشت کتاب کمدی الهی اثر دانته آلیگیری ایتالیایی گواه این مدعاست، که

جلوه گاه رحمت پروردگار بر مبنای تجسم انوار و روشنایی ترسیم یافته است، به عبارتی بهشت تجسم اورنگِ جمال الهی و دیهیم انوار و فروزندگی آن است، از منظر او: «در بطن مریم (س) شعله عشقی برافروخته (عیسای درخشان) است که مشعل آرامش و حیات می‌باشد و این کار عشق بود که خورشید و دیگر اختران را در گردش دارد». (آلیگیری، ۱۳۸۱، ج ۳، ص ۱۶۳۵)

نور در هنر مسیحی

هدف هنر مقدس مواجه کردن انسان با تصویری رمزی از کمال خویشتن خویش است که می‌کوشد بدان فعلیت و خلاقیت عطا نماید. هنر متعالی از «سپهر الهی» به ساحت نفس هنرمند متألّه تجلی می‌کند، سپس از بلد نفس هنرمند به مهبط خارجی و محسوس تنزل می‌کند. آن گاه به ادراک شاهدان در آمده، مدرک انسان می‌گردد». (رشاد، ۱۳۹۵، ص ۶۸) به تعبیر تیتوس بورکهارت: «هر هنر مقدسی بر پایه علم‌الصور، یا به عبارت دیگر، بر پایه سمبولیسم نهفته در ذات صور مبتنی است. سمبول به یاری قانون وجودشناختی معینی مُثل اعلی را آشکار می‌سازد... مطابق نگرش معنوی به عالم، زیبایی یک شیء چیزی جز شفافیت حجاب‌های وجودی‌اش نیست. هنری که سزاوار نام هنر باشد، زیباست؛ زیرا حقیقی است». (بورکهارت، ۱۳۹۰، ص ۱۶)

اصالت هنر مقدس مسیحی و نبوغ هنرمندان متعهد به دیانت مسیحی و اعتقاد به نور و کلمه الهی مسیح، نشان‌دهنده حقانیت نوری بود که همه چیز به واسطه او (کلمه الهی) آفریده شده است و صرفاً کلمه الهی - یا به واسطه کلمه الهی است که همه چیز شناخته می‌شود - زیرا کلمه الهی: «نور حقیقی بود که هر انسان را منور می‌گرداند و در جهان آمدنی بود». (یوحنا، ۱، آیه ۱۰ - ۹)

آمدن نور عیسی یا ولادت روحانی مسیح علیه السلام - تولد خورشید الهی در این عالم، گشوده شدن دروازه آسمانی بر زمین، به تعبیری دیگر معبد سلیمان، سکونت گاه سکینه (شخینا)، یا تجلی حضور الهی بر روی زمین بود.

مطابق قول برخی از آباء کلیسا: «قدس‌الأقداس، تصویری از روح؛ شبستان کلیسا تصویری از عقل جزئی و سمبول محراب مجملی از هر دو است. مطابق نظر برخی از دیگر آباء کلیسا، قدس‌الأقداس، یعنی جایگاه همسرایان و حاکی از نفس است. در حالی که شبستان کلیسا نظیر بدن و محراب نظیر قلب است... تمثیل مسیحی معبد به‌ویژه «نزول» کلمه الهی به هیأت انسانی را مجسم می‌سازد». (بورکهارت، ۱۳۹۰، ص ۶۸)

«حروف نگاره مسیح اغلب میان دو حرف آلفا و امگا قرار می‌گیرد، که سمبل آغاز و انجامند، ترکیب صلیب، حروف نگاره و دایره به مسیح به عنوان سنتز معنوی عالم دلالت دارد. مسیح همه است، آغاز، انجام و مرکز بی‌زمان است؛ وی خورشید «فاتح» و «شکست‌ناپذیر» است... در آیین عبادی کلیسا نیز مسیح به خورشید فاتح و شکست‌ناپذیر تشبیه می‌شود و جهت محراب کلیسا نیز مؤید این شباهت است. آیین عبادی کلیسا، هم‌چون بسیاری از آیین‌های دوران باستان... تصویر کیهانی «کلمه - لوگوس»، خورشید است». (همان، ص ۶۱ - ۶۰)

جنبهٔ اعتلای صورت به واسطهٔ نور فیض الهی در مرکز قدس‌الأقداس، یعنی: «به مثابه قلبی که مخزن سر الهی است، محراب را در بر می‌گیرد، نور این عبادتگاه‌ها، همان نور شمع‌های محراب است و هم‌چون نفسی است که از درون منور می‌شود... کاتدرال‌های گوتیک جنبهٔ متفاوتی از جسم عرفانی کلیسا یا از جسم انسان تقدیس یافته را متحقق می‌سازند». (همان، ص ۸۹)

حتی طوری که کلیسای جامع، تبلوری از مسیح منجی در سنگ است. بنای او روی به مشرق دارد. حتی بدان حد که تا جایی که ممکن است، دقیقاً متوجه مکان طلوع خورشید در نقطه اعتدال روز و شب است.

«بنابر روایتی مشهور، در مسیحیت شرقی و نیز در قرون وسطی غربی، مسیح در غاری زاده شد... در حقیقت، معنای هر غار مقدسی همین است؛ عالمی است روی به درون آورده، جهان سرّی قلب... که با خورشید الهی روح منور می‌شود». (همان، ص ۱۴۸)

«زمینه مکتوب مقدس، که خود فرافکنی‌ای از نور الهی است... در عبادتگاه‌های مسیحی، دیوارهای کلیسای جامع گوتیک... می‌توان گفت که نور حتی کارکردی معمارانه می‌یابد... مثل دیوارهای اورشلیم آسمانی، تصاویر به مثابه دیوارها و دیوارها به مثابه نور... تصاویر شفاف هم‌چون رمزهای کتاب مقدسند، که از طریق آنها نور الهی برای دید بشری دسترس‌پذیر شده است. آن نور به خودی خود، در درخشندگی کاهش نیافته‌اش چشم‌ها را کور می‌کند». (همان، ص ۱۵۰)

در تصویرنگاری پنجره‌های عظیم کاتدرال کلیسای جامع: «وقایع عهد عتیق و عهد جدید... در شبکه‌ای هندسی محصور شده‌اند، بدین‌سان هم‌چون نمونه‌های اولیه، که به نحوی جاودانه در نور الهی منطوبند، ظاهر می‌شوند؛ نور تبلور می‌یابد». (همان، ص ۹۲)

«کلیسای مسیحی از عنصر نور و تاریکی و ترکیب آن با، سکوت، عالمی را ابداع می‌کند... این هنر با عالم ملکوت پیوند می‌خورد، عنصر نور را چون تمثیلی از جلوه وجود مطلق تلقی می‌کند و سهروردی آن را نورالانوار می‌خواند که آسمان و زمین از آن پرتو می‌گیرد و از عدم به وجود می‌آید و موجودات نسبت به قرب و روشنایی از وجود بهره‌مندند... عالم تجلی نور خداوند است. ظهور جهان نیز جز ظهور نور او نیست». (مددپور، ۱۳۷۴، ص ۵۰۲-۵۰۳)

هنر مسیحی از نسخه‌نگاری مُدّهَب، معماری، هنر شیشه‌نگاری، تصویرنگاری بر روی شیشه، پیکرتراشی، مجسمه‌سازی، نقاشی، خوشنویسی، که سرشار از نمادشناسی عرفانی و اشراقی ملکوتی در ورای اینهاست، نمایان‌کننده: «قلم قطب فعال خلقت الهی یا همان لوگوس است که تمام امکانات یا صور مثالی الهی پنهان در خزانه غیب را با حروف و کلماتی که سرمشق تمام صور این جهانی است، بر لوح محفوظ منقوش می‌سازد و این‌گونه آنها را متجلی می‌نماید». (نصر، ۱۳۹۴، ص ۲۹)

تعریف‌شناسی صائبی از تبلور نور زلال و شفاف و نورانی و نور بخش، در هنر اسلامی و علی‌الخصوص فضای معماری اسلامی شکل گرفته است، به تعبیر سید حسین نصر: «جان مسلمانان و در حقیقت انسان ازلی موجود در هر فرد، در طلب نور است که نهایتاً رمزی از

حضور الهی به حساب می‌آید، نوری که از محور مرکزی عالم هستی، که نه شرقی است و نه غربی، بر تمام عالم می‌تابد». (همان، ص ۶۲)

ستایش نور در مقام جوهر معنوی، نور خداوندی - کلمة الله - یکی دانستن آن، همان نوری است که مسیر تاریک انسان را در این جهان به روشنایی و تابندگی مبدل می‌کند. «نور، عام‌ترین صفت حق و وجود او در تمامی ادیان و مذاهب، از مذاهب ابتدایی گرفته تا ادیان پیشرفته و حتی فرهنگ‌ها و تمدن‌هاست. در مذاهب ابتدایی، انسان سعی داشته با استفاده از تجلیات بارز طبیعی، نیاز پرستش و ستایش خود را پاسخ گوید، خورشید، بارزترین نمود خدایی سراسر نور و روشنایی، در این مذاهب نسبت ناگسستی با نور دارد؛ اما خورشید، تنها نمود و نور نیست، بلکه ستارگان و ماه نیز نماد نورند و خورشید، بزرگ‌ترین جلوه نور». (بلخاری، ۱۳۹۴، ص ۳۴۱)

نور در ادبیات گنوسیان مسیحی

از منظر اساطیر گنوسی مانوی، از عیسای درخشان که راهنما و هادی نور است، چنین سخن رفته است: «آن‌گاه عیسی درخشان فرا خوانده می‌شود که ایزد رهایی بخش است. او نزد نخستین انسان فراز می‌آید و او را از خواب غفلت بیدار می‌کند و راه رهایی از زندان اهریمنی و آزاد سازی نور را بدو می‌آموزد و از درخت زندگی بدو می‌خوراند. بدین گونه، انسان آگاه می‌شود و فریاد بر می‌کشد: «وای بر سازنده تنم، وای بر آنان که روحم را به بند کردند و بر شورش گرانی که برده‌ام ساختند». (اسماعیل پور، ۱۳۷۵، ص ۲۰۹)

اسطورهٔ آفرینش کیهان و بیداری انسان از خواب ژرف و فراموشی و راه رسیدن به حقیقت، روایتی تمثیل‌گونه دارد که در *انجیل* حقیقت آمده است و ورود به اقلیم روشنی ازلی و آفرینش زمین و انسان و سفر بازگشت روح به زادگاه و موطن اصلی خود یا قلمرو روشنی، نمایانگر زیباترین جلوه‌های اساطیر در تفکر گنوسی است: «گوهر اصلی قلمرو نور، حیات اعظم نام دارد. که با همسرش کنزالحیاء و موجودات نورانی (اثیری) به سر

می‌برد. یک آشوب باعث پستی این موجودات نورانی و هبوط آنان می‌شود». (همان، ص ۲۰۱)

«به جایی فراز رو کز آنجا رُستی، به جایگاهِ اوتراها (قلمروهای نور)، خویشتن بیدار کن، جامهٔ به کوه در بر کن، و تاج گلِ درخشان بر سر گذار، بر اورنگِ بشکوهت بنشین که حیات در خانه‌گاهِ روشنی رُسته است... فراز آی، تو چون مرواریدی، کز گنجینه حیات بُرده شدی... فراز آی. فراز آی، تو عطارِ نوری، که خانه‌گاهِ ظلمت را روشن کرده‌ای... تاج گلِ درخشان بر سر بگذار! فراز رو، در شکیناها (منزلگاه ایزدی) مأوی گزین در میان اوتراها (قلمروهای نور)، که آنجا فرا نشینند. خجسته باد حیات اعظم، خجسته باد! نام حیات در خانه‌گاهِ روشنی». (همان، ص ۲۰۷-۲۰۵)

از دیدگاه والتیوس از گنوسیان برجسته، همه چیز از سرزمین وجود به نام ژرفا و از همسرش، زهدان یا سکوت تجلی یافته است، به عبارتی می‌توان گفت: «خداوند، خود واحد متعالی ژرفا و سکوت است... نخستین پاره‌های نور از درون ژرفا متجلی‌اند، نوزادی از زهدان مادر سر بر می‌آورد». (همان، ص ۱۹۲)

روح یا پایگاه نجات، به صورت رسولی که سه فرشته با عظمت و شکوهمند که خلعت نور و دیهیم، دسته گل و تاج نور را حمل می‌کنند، با تمثال نور می‌آیند و خود را به خاص و عام نشان می‌دهند، نمایش و پدیدار این تمثال نور همان: «مظهر نور است که در رسول نمایان شده و از این طریق است که منجی به صورت انسانی عیسی یا مانی یا هر پیامبر دیگر بر پیروان خود متجلی می‌شود». (گرن، ۱۳۸۷، ص ۸۶)

توسل به عیسای درخشان به‌عنوان، ملکِ نور - شهریار روشنی - فرمانروای سرزمین نور و اشراق و فرزند روشنایی و حشمت الهی برای ساکنان زمین به ستون نور در تعبیر ادبیات مانوی تشبیه شده، ورود به سرزمین اشراقات و تابندگی و قلمرو نورها، معنای باطنی و انفسی خود را باز می‌یابد؛ شاخه‌های مینویی همان جایگاه تطهیر ارواح یا جایگاه تطهیر نور بوده که با گذشتن از ظلمت از طریق ستون روشنی یا کهکشان راه شیری معنای حقیقی خود را باز می‌یابد. به عبارتی دیگر: «قلمرو نور خلقت الهی نیست و ازلی است و مظهر

واقعی وجود خداوند است. قلمرو نور همواره هم مطلق است و هم با خدا یکی است. حتی اگر ذره‌ای در قلمرو نور نتیجه افاضه یا خلقت باشد، خاصیت مطلق بودن به آن تعلق نمی‌گیرد». (همان، ص ۶۴)

«سرزمین روشنی - خانه‌گاه پدر بود، اورنگ خداوندگار همگان - سرچشمه بشکوه. ناپژمرنده شکوفه‌های زیبای فروزان - آن بُرزوارترین که بزرگ داشته می‌شوند کودکان... پرستاران سرزمین روشنایی. (همان، ص ۱۵-۱۴)

در آیین مانی (بنیانگذار و مروج آیین روشنی)، اسطوره نور با تعبیری هم چون: عیسای درخشان و دیهیم نور، گره خورده است. صفت سرزمین روشنی و آسمان نورانی که با ایزد روشنی جاودانه در ارتباط بوده، حاکی از گوهری نیک، دانا و بخشنده، پاک، خوشبوی، خوش منظر، به سان صورت خورشید است که شعاع زیبایی آن هم چون شعاع خورشید است.

مظاهر و تجلیات نور

پیدا کردن و نایل شدن به سرچشمه نور اثری در قلب (خورشید روحانی) که «قلب حقیقی جهان» هم معنا یافته است، به تعبیر رنه گنون در کتاب *سمبول‌های بنیادین* دربردارنده: «والا ترین معنا همان برهمه است... بدین سان مبدأ الهی به نحوی خاص در مرکز هر موجود (فردی انسانی) قرار دارد... که قابل تشبیه به سکینا (سخینای عبرانی) است... زمانی این حضور برای آن فرد کاملاً فعلیت می‌یابد که از آن آگاه گردد... همان‌گونه که مسیح می‌گوید: «من و پدرم یکی هستیم و نه تنها به مرکز وجود خویش، بلکه هم‌چنین از آن طریق به مرکز همه چیز واصل شده... قلبی که به این‌گونه تصور شده، بر طبق تعالیم سنت هندو، شهر الهی (برهمه پوره) است. و این شهر در مکاشفات یوحنا درباره اورشلیم آسمانی آمده، توصیف شده است. که این نیز در واقع یکی از تصویرهای «قلب جهان» است». (گنون، ۱۳۹۸، ص ۶۱۳ - ۶۱۱)

«انعکاس رمز شمس و شعاع که در آب... تجلی نورالانوار (آتما) در عالم محسوس در صورت آفتاب»، (گنون، ۱۳۹۷، ص ۱۴۶) با مفهوم اشراق (شکوه خورشید در حال طلوع)، (شکوه سپیده دم، نور جلال، فرّ، فرّه ایزدی، عرفان نور) همان درک نفس خویشتن با تجربه نور باطنی (آنتا - جیوتی) همراه است، بر طبق مفاهیم کتاب *اوپانیشادها*، که می گوید: «نوری که ورای این آسمان می درخشد، ورای همه، در بالاترین جهان‌ها که ورای آن همه چیز بالاتری وجود ندارد، به راستی همان نوری است که در درون انسان می درخشد». (الیاده، ۱۳۹۸، ج ۱، ص ۲۹۲)

خورشید از جهت افاضه نور و حرارت، سرچشمه انتفاع عظیم، همان «نیر أعظم» و یا «هورخش» بوده که واسطه افاضه کیان خره (فره کیانی) بر قلب‌های معطی تأیید است. پیدا کردن این نور در ضمیر و فطرت خویش و اشراق آن، همان اتصال به توسط هادی و استاد روحانی بوده تا در ظلمات جان و جهان گرفتار نشود. بر طبق *انجیل یوحنا*، باب دوازده که بیان می‌دارد: «آن‌گاه عیسی بدیشان گفت: اندک زمانی نور با شماست، پس مادامی که نور با شماست، بروید تا ظلمت شما را فرا نگیرد و کسی که در تاریکی راه می‌رود، نمی‌داند به کجا می‌رود».

طبق مضمون آیات صریح *انجیل یوحنا* در تفکر مسیحیت، عیسی مسیح، کلمه، نور جهان و خورشید زمین بوده: «ظهور عیسی به صورت نور خیره‌کننده‌ای است که به دور او (پولس) تابیده می‌شود. در نامه دوم پولس به مسیحیان قرنتس، نور با زیبایی پیوند می‌خورد «مردم طاقت نداشتند به صورت نورانی موسی نگاه کنند، چون وقتی موسی قانون‌های خدا را به آنها می‌داد تا از آن اطاعت کنند، صورت او با جلال و زیبایی خدا می‌درخشید. پولس هم‌چنین در نامه به مسیحیان افسس، بابی با عنوان «فرق زندگی در نور و زندگی در تاریکی» دارد. هر مؤمنی پر از نور خداوند است و هر گناهی خود نوعی ظلمت و تاریکی است. توبه آدمی را «فرزند نور» می‌کند و مسیح به انسان نور می‌بخشد». (بلخاری، ۱۳۹۴،

در مواعظ قرون چهارم و پنجم میلادی منسوب به مارکاریوس، مرشد صحرایی مصری، راه خدا - با عنوان نور آمده است: «نفس که از زیبایی ناگفتنی جلال نور چهره مسیح کاملاً روشن شده است، به اشتراک کامل روح القدس نایل شده و قابلیت یافته که محل عرش خدا» (پیترز، ۱۳۹۲، ج ۳، ص ۳۳۷) گردد، این عرش خدا، عرش الرحمان، با اورشلیم آسمانی، ملکوت خدا، شهر الهی، شهر خدا و قلمرو نور، که تماماً روشن از نور مسیح است و معادل نور خورشید بوده در همهٔ سنت‌ها تصویری از قلب جهان (نور عقل محض - افاضه انوار حق تبارک و تعالی) است.

«روح یا نفس ناطقه یا دل که جوهر الهی انسان است، مظهر نور است و نفس که جوهر ذاتی و جنبهٔ حیوانی انسان است، مظهر ظلمت و ماده می باشد. یکی انسان را به سمت عالم نور می کشد و یکی به سوی ماده و ظلمت». (پور نامداریان، ۱۳۸۹، ص ۲۰۷)

خمیره الخسروانیون یا شجره سلسله نسب حکمت پارسیان که خمیرمایه و جان‌مایه برخوردار از نور تأیید، بهره‌مند از فرّه آسمانی و همای سعادت الهی می‌باشد، به تعبیری دیگر می‌توان گفت مفهوم خورنه، هاله قدسی - هاله اوستایی - نور جلال اشراقی در ادبیات مزدیسنا، با مفهوم سکینه قرآنی (به معنای حضور پرتو الهی و آرامش الهی در وجود مقرران بارگاه قدس)، شخینه (نور جلال الهی در ادبیات متون عبری) و همانند دانستن آن با لوگوس (کلمه - منطق) یونانی یکی می‌باشد.

الف. خورنه زرتشتی:

هالهٔ عظمت موجودات نوری، توان انسجام‌بخش وجود هر موجود، آتش زندگی‌بخش، فرشته شخصی و تقدیر هر موجودی در همین نور خورنه زرتشتی است و این جوهری است سراسر نور. سازنده و پدید آورندهٔ مخلوقات اورمزد و برخاسته از اعماق هویت الهی از آغاز پیدایش جهان تا پایان استحاله آن است.

«خُرّه خورانه اوستایی، یاخُرّه فارسی و به معنی نمونه بارز حکیم کامل، امام اقدس، خلیفه الهی بر روی زمین است. این لفظ در زبان‌های فرنگی چون بهاء عزت و ضیاء شوکت و غیره ترجمه گردیده است... بنابراین در این عالم دو خلافت محقق است، یکی

خلیفه صغری (آتش محسوس)؛ دوم خلیفه کبری (نفس انسان) از این جهت است که پارسیان نور را قابل تقدیس می‌دانند به اعتبار مظهریت از نورالانوار... از عالم نورانی بر نفوس کامل نوری که بدان‌ها تأیید و رأی می‌بخشد فائض می‌گردد و بدین نور است که نفوس مستفیض می‌گردند و بدان‌ها نوری که به پهلوی خُره گویند، اشراق می‌گردد. (سجادی، ۱۳۷۳، ج ۳، ص ۲۱۹۸)

«فَرّ» (در اوستا «خَوَرِنَه» یا «خَوَرِنَگه» و در پارسی باستان «فَرَنَه» و در پهلوی «خَوَرَه» یا «خَوَرِگ» و در نوشته‌های مانوی «فَرَه» و در فارسی «فَرّ» یا «فَرَه» یا «خَوَرَه» یا «خُرَه») فروغ یا موهبتی است ایزدی که هر کس از آن برخوردار شود، برازنده سالاری و فرمانروایی گردد و به شهریاری رسد و آسایش گستر و دادگر شود. از پرتو فَرّ است که مردی اَشَوَن و اهورایی به رهبری مردمان برانگیخته شود و در شهریاری و دین گستری بر همگان برتری یابد... به باور مزداپرستان، همه آفریدگان برگزیده و نامدار اهوره مزدا، از پیامبران و پیشوایان اَشَوَن و یزدان پرست گرفته تا فرمانروایان و شهریاران دادگر و پهلوانان و رزم‌آورانِ راست راه و درست‌کردار، فَرّه‌مند و برخوردار، از این فروغ یا موهبت ایزدی‌اند». (دوستخواه، ج ۲، ص ۱۰۱۷)

«در شمائل‌های مقدس، این نور را به صورت هاله درخشان تصویر می‌کنند... طوری که به هنر آغازین و بدوی مسیحیت منتقل شده است. (شایگان، ۱۳۷۱، ص ۲۲۱)

غلبه و سیطره نور قهری خورنه - نور نامتناهی، فره ورتی، فروهری، روشنایی شکوه و افتخار: «در شب با طلوع شرف روشنایی‌ها یا شکوفایی معرفت حضوری معادل است؛ زیرا نفس هر چه بیشتر در سیطره نور قهری باشد، بر فروغ اختر و روشنایی‌بخش گشوده‌تر است. (همان، ص ۲۲۶)

«جلال، درخشش فروغ، فَرّ و شکوه، ریاست و شهریاری، هیبتِ پرفروغ، آتش‌پیروز و فوق‌طبیعی، هاله نور، همان به تعبیر هانری کربن: «سرچشمه‌های خورنه است. اشراق، نور مشرقی و نور جلال - تعابیر مختلف برای بیان مفهوم واحد، یعنی اصل اصل‌ها - و سرچشمه سرچشمه هاست». (کربن، ۱۳۹۲، ج ۲، ص ۱۷۶ - ۱۷۵)

«نوری که معطی تأیید است که نفس و بدن بدو قوی روشن گردد در لغت پارسیان «خُرّه» گویند و آن چه ملوک خاصّ باشد آن را «کیان خُرّه» گویند. ... و معنی «کیان خُرّه» دریافت و آن روشنی است که در نفس قاهر پدید آید که به سبب آن گردن‌ها او را خاضع شوند و هلاک گردند بقوه حقّ تعالی». (سهروردی، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۱۸۸ و ۱۸۴)

خورنه هالهٔ نوری و الهی است که از عالم برین بر نیکونهادان فرود می‌آید، به عبارتی «گوهری آسمانی است که دربردارنده خرد توانگری، فضیلت، نبوغ و نیک‌روزی می‌بخشد، خورنه بخت و اقبال الهی است». (کربن، ۱۳۹۲، ج ۲، ص ۱۷۷)

«از دید اشراقی، پیامبران هم دارندگان خورنه‌اند. در اسلام، پیامبران همهٔ حاملان «نوری محمدی (ص)» اند که از (مشکات نبوت)، سرچشمه می‌گیرد». (شایگان، ۱۳۷۱، ص ۲۲۸)

«خُرّه و کیان خُرّه در پرتو حکمت اشراقی مُمَثَلِ انوار قدسی می‌شود و از این رهگذر مفهومی اشراقی و بنابراین عرفانی و فلسفی پیدا کرده و در پرتو آیات قرآنی، در طیف مغناطیسی اسلام قرار می‌گیرد». (پور نامداریان، ۱۳۸۹، ص ۱۹۵)

در میراث تمدن فرهنگی متون زرتشتی، حکمت پارسیان و خسروانیان ایران، که شهسواران و شهریاران حکمت اشراقیند... بزرگان و حکمای عادل ایران زمین با مختصات اشراقی و مشخصه‌های آسمانی از ایشان یاد کرده می‌شود؛ چرا که در سنت و حکمت خسروانی، حکمای سرزمین پارس، شهریارانی هستند روحانی و حکیمانی که دارنده خُرّه کیانی، مسکن نور جلال یزدانی اهورامزدا هستند، به عبارتی نور جلال یزدانی اهورامزدا بر قلب‌ها و روح‌هایشان تابیده شده و حاملان راست‌منش و درست‌کرداری هستند که برای عدالت و پاسداشت حق و راستی تلاش و مجاهدت می‌ورزند و با نیروهای اهریمنی در ستیز می‌باشند، قدرت و هیمنهٔ ستیز با توطئه‌ها و فتنه‌ها و نیرنگ‌های اهریمنان را به یاری اهورامزدا در جانشان به یادگار دارند، شعله‌های نورانی و اخگرهای قهر و غلبه و مراقبت نوری که میراث حکمت الهی اشراقیان است، در جان‌های فروزان و شیفته‌شان به ودیعت دارند.

ب. سکینه قرآنی:

واژه سکینه که همان قرآسمانی (با استمداد از عین الحیاة ارواح و عالم انوار)، لفظ صریح قرآنی می باشد، نور و فرشته حامل انوار رحمت و آرامش و سکناى الهی است که دل مؤمن را ساکن و لبریز از یقین می گرداند. حاصل شدن نور بصیرت و آرامش یافتن و قرار پیدا کردن نور اطمینان و سکینه، همان کمال کفایت و وفور عقل بوده که با روشنائی یقین، ظلمت هر شبهه‌ای برطرف می شود و در بسیاری از موارد، اسرار و حقایق بر سر سالک منکشف می گردد که عقل او را شگفت زده می کند.

«سکینه ایمان را افزون می کند و یقین را نیرو می بخشد و نفس را توانمند می کند. چرا که اصل این سکینه، نور فطرت و انکشاف حجاب‌هایی است که میان حق تعالی و بنده حائل گشته است... سکینه در واقع یک هیأت نوری است که دل‌ها را به نور کشف و شهود آرامش می دهد... کشف این حقایق موجب آرامش دل سالک و انس او با حضرت حق می گردد و دل او را بر حقیقت حق تعالی مستقر و ثابت می کند و از این رو سکینه نامیده می شود». (عبدالرزاق کاشانی، ۱۳۷۹، ص ۲۰۵)

«کسی را که سکینه حاصل شود، او را اخبار از خواطر مردم و اطلاع بر مغیبات حاصل آید و فراستش تمام گردد... و صاحب سکینه از جنت عالی ندهای به غایت لطیف بشنود و مخاطبات روحانیت بدو رسد و مطمئن گردد... و صور به غایت طراوت و لطافت مشاهده کند از محاکات اتصال به مقامات علوی. و این مقام متوسطت از مقامات اهل محبت، در حال بین البقطة و النوم آوازهای هایل و ندهای عجیب بشنود، و در وقت غشيان سکینه نورهای عظیم ببیند، و باشد که از غایت تلذذ عاجز شود. (سهروردی، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۳۲۳ - ۳۲۱)

ج. شخینای عبری:

خاستگاه بی پایان نور، دیهیم و تاج سفیروت در عرفان یهود بر پایه کتاب زوهر، بیان کننده «کانون اصلی درونی ترین، شفاف ترین، لطیف ترین و پاک ترین نوری است که ورای ادراک است. این نور درونی بسط یافته، تبدیل به «قصری» می شود که برای آن

کانون اصلی به منزله یک حصار است. هم‌چنین این نور در حکم درخشش پرتویی است که درک ناشدنی است». (شولم، ۱۳۹۷، ص ۲)

در میراث یهود، مسأله شخیناه یا سکینه و تجلی زنانگی (جمال الهی)، آن در عرفان یهودی از جمله مسایل عمده و بنیادی شناخته می‌شود: «در میراث آیین کابالا، تجلی زنانگی شخیناه (جمال الهی)، نوعی تجلی است که میان خداوند و آفریدگانش ارتباط برقرار می‌کند. این تجلی، آخرین حلقه نورانی است که از همه چیز دیگر به این جهان خاکی نزدیک‌تر است و این همان تجلی زنانگی است که در آن، فیض از سوی خداوند دریافت می‌شود و میان جهانیان تقسیم می‌گردد. عنوان ملکه و دوشیزه و ماه نیز بر این تجلی اطلاق می‌گردد و این بدان جهت است که ماه، نور خود را از خورشید می‌گیرد و سپس آن را در جهان منعکس می‌سازد. عنوان راحیل بر این مقام اطلاق می‌گردد ... در اطلاق عنوان دوشیزه بر شخیناه یا سکینه، نوعی همانندی به حضرت مریم عذرا نیز در نظر گرفته شده است. در این تشبیه و همانندی بیشتر به جنبه لاهوتی حضرت مریم توجه شده که در ضمن به اثرپذیری یهودیان از کلیسای کاتولیکی نیز اشاره دارد... شخیناه همانند فرشتگان میان خداوند و انسان نقش واسطه را ایفا می‌کند و این همان نوری است که پیغمبران در هنگام دریافت وحی از سوی خداوند آن را به شکل بشر مشاهده می‌نمایند». (ابراهیمی دینانی، ۱۳۸۸، ص ۱۵۹ - ۱۵۸)

سریر اشراق و روشن‌بینی، نسیم فرح‌بخش نور در تفکر مراقبه، وسیله‌ای است برای تطهیر، اشراق و اکمال نفس، مراقبه به یاد آوردن گناه، تأمل بر وضعیت بشر و تأمل بر امور نیک است، دروازه نور، آتش مقدس، شعله مقدس، ستون جلال الهی، رمز و روش استعاری در کتاب زوهر، شعله تیره (نور کورکننده)، روشنایی، بینایی، آتش بلعنده (آتش سوزنده)، بارقه شدید، همه نشانگر توجه و اهتمام جدی به مقوله نور و روشنایی از منظر تفاسیر یهودی و مسیحی است.

د. روح القدس:

دمیدن روح و برانگیختگی انسان به پختگی و شکوفایی عقل، در عرفان توسط سپیتامینو (روح القدس - خرد مقدس) عقل محض و عقل فعال صورت می‌گیرد:

«فرایند اشراق، صور معقول و در نتیجه مفاهیم را به عقل بشر افاضه می‌کند، این فرایند اشراق صرفاً صدور عقول را از بیرون افاضه نمی‌کند، خود این اشراق از طریق فرشته اعطاء می‌شود، اشراق همانا اتصال به فرشته است. (کربن، ۱۳۸۷، ص ۲۲۳)

غذای روح - همان نور عقل است که جان را مظهر انوار و تجلی گاه معرفت حق ساخته، او را از نور جلال حق اطعام می‌نماید، چراکه داشتن روح اصالت در عرفان: «همان روح و جان جوهر الهی انسان است». (پور نامداریان، ۱۳۹۴، ص ۴۹۰)

عیسی زایی هم به معنی تحقق جوهر الهی در انسان از طریق عشق به حق حاصل می‌شود و هم ممکن است به معنی بیان معارف و حقایق باشد که به دنبال تحقق جوهر الهی امکان می‌پذیرد.

«جانی که متوجه اصل باشد و خود را آئینه‌وار مظهر تجلی انوار آسمانی و مهبط انفاس روحانی کرده باشد، چون مریم است و فکری که از این جان مایه می‌گیرد، چون جبرئیل (روح القدس) است؛ زیرا چنین جانی ضعیف از نور و نفس حق که به واسطه فرشتگان عطا می‌شود، می‌گیرد». (همان، ص ۵۱۱)

آتش جلال عشق، صولت و قدرت آن، طلای جان الهی انسان، اثر نورانی و درخشان در قلب انسانی را به پختگی و التهاب مبدل می‌کند، این نور در فرهنگ و معارف اسلام: «از آیات الهی است که تاریکی حیات دنیوی را متحول و مرتفع می‌کند. آتش و نور این دو نام و نشانه و رمز وجودی خداوند؛ انوار تابنده از آن ذات اقدس، معرفت، عرفان، شناخت حکمت و راه رسیدن به ذات حق باری و تعالی است. (رضی، ۱۳۷۹، ص ۱۴۲)

روح القدس در عهد جدید، روح نامیده شده است که: «منشأ حیات و قدوس است؛ زیرا قلب مؤمن را تقدس می‌بخشد، او روح الله و روح مسیح خوانده می‌شود... روح القدس عطاء و فیض الهی است. گنجی پایان‌ناپذیر و خزانه رحمت است». (صانع پور، ۱۳۸۷، ص ۱۳۱)

«روح القدس در عرفان مسیحیت، موهبت و محبتی از خداست... وقتی انسان درون‌نگر و خداین به مثال لایزال خویش دست می‌یابد... آنگاه او به وسیلهٔ حقیقت الهی، اشراق می‌یابد و هر آن، از نو زایش ابدی را کسب می‌کند، مطابق با راه نور و در یک تعمق الهی، پیش می‌رود». (همان، ص ۱۷۰)

روح القدس در دین زرتشتی با اسامی هم‌چون طباع تام، دئای زرتشتی آمده که با: «نام‌هایی هم‌چون خورشید، فرشته فیلسوف حکمت‌آموز، هادی و الهام‌بخش مرسوم ساخته‌اند، فرشته بانو دئنا، که در قیامت فردی آیین مزدایی و آیین مانوی پس از مرگ بر نفس ظاهر می‌شود. (کربن، ۱۳۸۷، ص ۲۰۶)

«در جهان‌شناسی‌های سنتی یک جان جهان، اسپننه ارمایتی، در جهان‌شناسی مزدایی یا نفس کلی (النفس الكلية)، در منابع اسلامی «سوفیای الهی»، اغلب با مریم عذرا به عنوان مادر پسر تجسم یافته خداوند، آن نفس کلی که پسر عقل کل در آن تولد یافته است، یا به عنوان حضرت فاطمه زهرا (س) که مادر امامانی است که تجسم و مظهر «نورالهی» اند، یکی دانسته می‌شود». (نصر، ۱۳۸۱، ص ۴۰۷)

طبق فرشته‌شناسی عرفان والتینی... فرشتگان مسیح، خود مسیح هستند؛ زیرا هر فرشته‌ای مسیح است که با هستی فردی بستگی یافته است. هر زمانی که یکی از پیوستگی‌های جان و فرشته رخ می‌دهد، بستگی پدید می‌آید که سرشاری نور را بر پا می‌دارد». (کربن، ۱۳۸۳، ص ۳۵)

سرشت کامل «خورشید فروزان‌اندیش (شمس الفلاسفه)» (همان، ص ۷۴) با سرشت کامل عارف (طباع تام - طباع التمام) - فرشته کهن - الگوی بشریت، که همانا روح القدس مسیحیان، بهمن و وهومنه، به عنوان (امشاسپندان، مقدسان بی‌مرگ، یا جاودانان پاک در تفکر مزدیسنا) صاحب طلسم نوع ناطق - اب قریب - روان بخش، جبرئیل فرشته وحی قرآن و عقول عشره (عقل فعال فروزان‌اندیشان مشایبان)، انوار اسپهدی و اسپهد ناسوت اشراقیان، یکی است.

سپینته مینو، همان لوگوس، کلمه، یا کلام؛ سرنوشته، سروش، روح اعظم (مهمین فرشتگان)، وهومن، بهمن و نور اقرب است، به تعبیری می‌توان گفت روح القدس «چراغ عظیم الهی است که از فروغ او عالم، روشنایی گرفته است». (عالیخانی، ۱۳۷۹، ص ۸۳)

نتیجه

بن‌مایه همه ادیان الهی و آغاز و انجام عالم ملک و ملکوت بر مدار و محور نور صورت گرفته است. تجلی این نور الهی در انجیل یوحنا و نمادشناسی عرفانی آن در بردارنده همان تجلی رحمت، حیات، هدایت، سعادت و رستگاری بوده که به صورت انوار، اشراقات و پرتوهایی، بیداری نفس، پوشانیدن کاستی‌ها با انوار روحانی، شست و شو در انوار پاکی، پاسداشت روح و جان آدمی را در قالب ادبیات تعلیمی و مواظب زیبا، بیان می‌دارد.

نور به عنوان برکت الهی، مانند ثمرات اخلاق و اعمال و رشد دادن جان و قلوب آدمی به کمالات و حصول سعادت سرای دنیا و آخرت، از مواهب رحمت آسمانی است. مفهوم معرفت‌شناسی عرفانی نور همان رَدای شکوه و جلال اشراقی نور فروزان بوده که نشانگر بُعد ژرفا‌شناسی و زیباشناسی معنای نور و رنگ در جوهره نشانه‌های ملکوتی و خمیره مینوی و آسمانی طبیعت تام انسانی است که در صحنه‌ها و واقعه‌های درون انسان‌ها؛ انوار ملکوت و جهل سیاه طبیعت به مصاف و کارزار هم‌دیگر می‌روند.

رهایی از این ظلمات یا جهل سیاه طبیعت در همراهی و سلوک و گام برداشتن در نور محقق می‌گردد، خود عیسی مسیح علیه السلام به روایت یوحنا قدیس می‌گوید: «اندک زمانی نور در میان شما است، مادام که نور دارید، گام بردارید. مبدا ظلمت شما را فرا گیرد، آن کس که در ظلمت گام بردارد، نمی‌داند کجا می‌رود، مادام که نور دارید، بر نور ایمان آورید. تا پسران نور گردید».

روشنایی وجدان، نور عقل و شراره محبت که همه از نور الهی پرتو یافته، سلوک و همراهی انوار حیات برین را در پی خواهد داشت، منظومه‌ای است که کارزار و پیکار نور

با ظلمت و تاریکی را در جغرافیای عرفان نمایان می‌کند. اینکه در زمان انفسی و در تار و بود روح آدمی در منطقه دل‌ها، صحنه‌های مبارزه نور سپید (اخگر الهی در عقل، اثیر نورانی در قلب) با نیروهای شیاطین و عُمال خبیثِ نفس اماره دائماً اتفاق می‌افتد. آن‌گونه که از منظر نمادشناسی عرفانی از سمبولیسم بنیادین گرفته تا عرفان شرق و غرب، متفکران و اندیشمندان بزرگی این رویداد انفسی را، از منظر روانکاوای و روانشناسی عرفانی در جغرافیای درون انسان‌ها، مورد مطالعات دامنه‌داری قرار داده‌اند.

عموماً در تاریخ دین و فلسفه، نور به عنوان نماد حیات، سُرور سعادت و به معنایی وسیع‌تر برای وجود محض و نماد جاودانگی نیز لحاظ می‌شود. هنگامی که نور تشخیص یافته و پرستش شود، گرایش به یکی شدن به خورشید و اشراق تجسم و نمود می‌یابد، ارتباط دائمی سالک با عالم انوار، ساحت و مقام فرزادگی و متألّه گشتن را برای حیات آدمی، نفس مطمئنه (نور یقین و خاطر آسوده درون انسان‌ها) و سکینه قرآنی (شخینه متون عبری، کیان خوارنه اوستایی) را در جغرافیای مکانی قلب (حجره مقدس - اورشلیم آسمانی - عرش الرحمان) نوید می‌دهد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

- قرآن کریم.
- آلیگیری، دانتہ. (۱۳۸۱)، *کمدی الهی* (چاپ دوازدهم)، ترجمه شجاع‌الدین شفا، جلد سوم، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ابراهیمی دینانی، غلامحسین. (۱۳۸۸)، *فیلسوفان یهودی و یک مسئله بزرگ*، تهران: انتشارات هرمس.
- اسماعیل پور، ابوالقاسم. (۱۳۷۷)، *اسطوره بیان نمادین*، تهران: انتشارات سروش.
- _____ . (۱۳۷۵)، *اسطوره آفرینش در آیین مانی*، تهران: انتشارات فکرروز.
- الیاده، میرچا. (۱۳۹۸)، *تاریخ اندیشه‌های دینی*، ترجمه بهزاد سالکی، جلد اول، تهران: نشر پارسه.
- بورکهارت، تیتوس. (۱۳۹۰)، *مبانی هنر مسیحی*، ترجمه امیر نصیری، تهران: انتشارات حکمت.
- بلخاری قهی، حسن. (۱۳۹۴)، *مبانی عرفانی هنر و معماری اسلامی*، تهران: انتشارات سوره مهر.
- پورنامداریان، تقی. (۱۳۸۹)، *رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی* (چاپ هفتم)، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- _____ . (۱۳۹۴)، *داستان پیامبران در کلیات شمس*، تهران: انتشارات سخن.
- پیربایار، ژان. (۱۳۷۶)، *رمزپردازی آتش*، ترجمه جلال ستاری، تهران: نشر مرکز.
- پازوکی، شهرام. (۱۳۹۵)، *حکمت مسیحی، مطالعه‌ای تطبیقی با حکمت اسلامی*، تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
- پپین، ژان. (۱۳۸۸)، *دین و معرفت*، ترجمه اعظم پویا، تهران: مؤسسه فرهنگی صراط.

- پیترز، اف، ئی. (۱۳۹۲)، *یهودیت و مسیحیت و اسلام* (چاپ دوّم)، ترجمه حسین توفیقی، جلد سوم، قم: نشر ادیان.
- دویوکور، مونیك. (۱۳۷۶)، *رمزهای زنده جان*، ترجمه جلال ستاری، تهران: نشر مرکز.
- دوستخواه، جلیل. (۱۳۸۲)، *اوستا کهن ترین سرودهای ایرانیان*، جلد دوم، تهران: انتشارات مروارید.
- رشاد، علی اکبر. (۱۳۹۵)، *درباره هنر*، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- رضی، هاشم. (۱۳۷۹)، *حکمت خسروانی*، تهران: انتشارات بهجت.
- ژولین، ری ریس. (۱۳۸۴)، *اسطوره و رمز در اندیشه میرچا الیاده* (چاپ دوم)، ترجمه جلال ستاری، تهران: نشر مرکز.
- سجادی، سید جعفر. (۱۳۷۳)، *فرهنگ معارف اسلامی* (چاپ سوّم)، جلد سوم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- سیار، پیروز. (۱۳۹۷)، *عهد جدید بر اساس کتاب مقدس اورشلیم* (چاپ ششم)، تهران: نشر نی و هرمس.
- _____ (۱۳۸۴)، *حکمت سلیمان بر اساس کتاب مقدس اورشلیم*، تهران: نشر نی.
- سلیمانی اردستانی، عبدالرحیم. (۱۳۹۵)، *کتاب مقدس*، قم: کتاب طه.
- سهروردی، شیخ شهاب الدین یحیی. (۱۳۷۵)، *مجموعه مصنفات شیخ اشراق* (چاپ دوّم)، به تصحیح و مقدمه سید حسین نصر، جلد سوم، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- شولم، گرشوم گرهارد. (۱۳۹۷)، *زوهر*، کتاب روشنائی (چاپ دوّم)، ترجمه هما شهرام بخت، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- _____ (۱۳۸۹)، *جریانات بزرگ در عرفان یهودی*، ترجمه فریدالدین رادمهر، تهران: انتشارات نیلوفر.

- شایگان، داریوش. (۱۳۷۱)، هانری کرین، آفاق تفکر معنوی در اسلام ایرانی، تهران: نشر آگاه.
- صانع پور، مریم. (۱۳۸۷)، تحلیل فلسفی و عرفانی روح القدس در متون دینی، تهران: بنیاد حکمت صدرا.
- عالیخانی، بابک. (۱۳۷۹)، بررسی لطایف عرفانی در نصوص عتیق اوستایی، تهران: انتشارات هرمس.
- عزیز، فهیم. (۱۳۹۵)، دانش تفسیر در سنت یهودی مسیحی (چاپ دوم)، ترجمه علی نجفی نژاد، قم: دانشگاه مفید.
- فدایی مهربانی، مهدی. (۱۳۹۱)، ایستادن در آن سوی مرگ، تهران: نشر نی.
- فانینگ، استیون. (۱۳۸۴)، عارفان مسیحی، ترجمه فریدالدین رادمهر، تهران: انتشارات نیلوفر.
- فرای، نور تروپ. (۱۳۷۹)، رمز کل، کتاب مقدس و ادبیات، ترجمه صالح حسینی، تهران: انتشارات نیلوفر.
- کاشانی، عبدالرزاق بن جلال الدین. (۱۳۷۹)، شرح منازل السائرین خواجه عبدالله انصاری (چاپ دوم)، ترجمه علی شیروانی، تهران: انتشارات الزهرا (س).
- کرین، هانری. (۱۳۹۰)، واقع انگاری رنگ ها و علم میزان، ترجمه انشاءالله رحمتی، تهران: نشر سوفیا.
- _____ . (۱۳۸۳)، انسان نورانی در تصوف ایرانی، ترجمه فرامرز جواهری نیا، تهران: انتشارات آموزگار خرد.
- _____ . (۱۳۹۴)، زمان ادواری در مزدیسنا و عرفان اسماعیلیه، ترجمه انشاءالله رحمتی، تهران: نشر سوفیا.
- _____ . (۱۳۹۴)، معبد و مکاشفه، ترجمه انشاءالله رحمتی، تهران: نشر سوفیا.

- _____ . (۱۳۹۲)، *اسلام ایرانی* (چاپ دوّم)، ترجمه انشاءالله رحمتی، جلد دوم، تهران: نشر سوفیا.
- _____ ، (۱۳۸۷)، *ابن سینا و تمثیل عرفانی*، ترجمه انشاءالله رحمتی، تهران: انتشارات جامی.
- _____ . (۱۳۸۴)، *تخیل خلاق در عرفان ابن عربی*، ترجمه انشاءالله رحمتی، تهران: انتشارات جامی.
- گرن، گئو ویدن. (۱۳۸۷)، *مانی و تعلیمات او* (چاپ سوّم)، ترجمه زهت صفای اصفهانی، تهران: نشر مرکز.
- کهن، ابراهام. (۱۳۸۰)، *گنجینه‌ای از تلمود*، ترجمه امیر فریدون گرگانی، تهران: نشر اساطیر.
- گنون، رنه. (۱۳۹۷)، *انسان و سیروورت او بنا بر ودانته*، ترجمه بابک عالیخانی و کامران ساسانی، تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
- _____ . (۱۳۷۴)، *معانی رمزی صلیب*، ترجمه بابک عالیخانی، تهران: انتشارات سروش.
- _____ . (۱۳۹۸)، *سمبول‌های بنیادین*، ترجمه دل‌آرا قهرمان، تهران: نشر حکمت.
- لینگز، مارتین. (۱۳۹۱)، *رمز و مثال اعلی*، تحقیقی در معنای وجود، ترجمه فاطمه صانعی، تهران: نشر حکمت.
- محمد خانی، علی اصغر؛ سید عرب، حسن. (۱۳۷۷)، *خرد جاودان*، تهران: دفتر نشر و پژوهش فرزاد روز.
- مددپور، محمد. (۱۳۸۴)، *حکمت اُنسی و زیبایی‌شناسی عرفانی هنر اسلامی*، تهران: نشر سوره مهر.
- _____ . (۱۳۷۴)، *تجلیات حکمت معنوی در هنر اسلامی*، تهران: انتشارات امیر کبیر.

- محمد نیریزی، سید قطب الدین. (۱۳۸۵)، *میزان الصواب*، تصحیح و تنقیح محمد خواجهوی، جلد سوم، تهران: نشر مولی.
- نصر، سید حسین. (۱۳۹۴)، *هنر و معنویت اسلامی* (چاپ سوم)، ترجمه رحیم قاسمیان، تهران: نشر حکمت.
- _____ . (۱۳۸۱)، *معرفت و معنویت*، ترجمه انشاءالله رحمتی، تهران: دفتر نشر و پژوهش سهروردی.

